

## بکشیدم ولی من بین دو نفر مرد نامحرم نمی‌نشینم

۲۴ آذر ۱۳۹۳ ساعت ۱۶:۳۶

ساواکی‌ها می‌خواستند به هر نحوی که شده آنها را ساکت کنند، می‌گفتند «با مادرتان کاری نداریم، پاسخ چند سؤال را که داد برمی‌گردانیمش، شما تا شامتان را بخورید، او برمی‌گردد!» به محض خروج از خانه در کوچه به فرزند یکی از اقوام داماد بزرگم برخوردیم و گفتم «برو به فلانی (که از مرتب‌ترین گروه بود) بگو که مرا بردند.

در بخشی از کتاب می‌خوانیم:

«سال ۱۳۵۲ حدود دو ماه از شکسته شدن محاصره خانه ما می‌گذشت، اما من هیچ‌گاه از اندیشه لو رفتن و دستگیری فارغ نمی‌شدم. همسرم در شرکت ملی ساختمان به عنوان حسابدار مشغول به کار شد و بیشتر ایام دور از خانه و در شهرستان به سر می‌برد. او شبی پس از سه ماه دوری برای دیدن خانواده‌اش آمده بود، من نیز تازه از سفر همدان برگشته بودم. چند روزی بود که به خاطر تولد بچه یکی از اقوام که خود در زندان بود به آنجا رفته بودم. شبی که افراد خانواده دور هم جمع شده از احوال هم سخن می‌گفتیم ناگهان در خانه به صدا درآمد. دختر بزرگم رفت و در را باز کرد و آمد و گفت «مامان! پرویز خان آمده!» دریافتیم که برای دستگیری‌ام آمده‌اند. شوهرم را به پشت‌بام فرستادم و گفتم «با تو کاری ندارند، به دنبال من آمده‌اند، شما بالای سر بچه‌ها بمانید!» پرویز و سایر مأموران از من خواستند که بدون سر و صدا همراه‌شان بروم. بچه‌ها دورم جمع شده بودند و گریه و زاری راه انداختند و داد می‌زدند «مامان ما را کجا می‌برید! مامان ما را نبرید!..».

ساواکی‌ها می‌خواستند به هر نحوی که شده آنها را ساکت کنند، می‌گفتند «با مادرتان کاری نداریم، پاسخ چند سؤال را که داد برمی‌گردانیمش، شما تا شامتان را بخورید، او برمی‌گردد!» به محض خروج از خانه در کوچه به فرزند یکی از اقوام داماد بزرگم برخوردیم و گفتم «برو به فلانی (که از مرتب‌ترین گروه بود) بگو که مرا بردند. مراقب خانه ما باشد»، مأموری متوجه این گفت‌وگوی کوتاه شد جلو آمد و سرزنش کرد که «چرا حرف زدی؟» گفتم: «او سلام کرد و من جوابش را دادم؛ حرفی با او نزدم».

ماشین‌شان را نشان داد و گفت «زیادی حرف نزن، برو سوار شو!» مأموری جلوتر از من در صندلی عقب ماشین نشست، دیدم اگر سوار ماشین شوم آن دیگری هم طرف دیگرم خواهد نشست و من میان آن دو قرار می‌گیرم. گفتم «من بین دو نامحرم نمی‌نشینم، به جلو می‌روم شما سه نفر عقب صندلی بنشینید» با اسلحه تهدیدم کردند «برو بالا! مسخره بازی در نیآور... دو تا نامحرم!» گفتم «بکشیدم ولی من بین دو نفر مرد نامحرم نمی‌نشینم» هر چه می‌گذشت زمان به نفع‌شان نبود، بالاخره همان‌طور که من می‌خواستم شد.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۰۳۳۸/نشینم-نمی-نامحرم-مرد-نفر-دو-بین-ولی-بکشیدم>